

## نگاهی به

## زندگی، شخصیت و مکتب صدر المتألهین

استاد سید محمد خامنه‌ای

قسمت دوم

## صدرا و شیخ بهاء

گوشه» و «جرم صغیری که جهان کبیر را در خود گنجانده» و مصداق: «أترعم انک جرم صغیر — و فیک انطوی العالم الاکبر) بدانیم؛ شخصیتی که شناخت عمیق وی نه در تاریخ که حتی در زمان خود وی و معاصرانش نیز میسر و آسان نبوده است. و جای ایراد نیست اگر او را در تاریخ قرون اخیر، بی نظیر و بی همانند بدانیم. بنابر این عنوان «علامه» کمترین تعبیری است که می‌توان برای وی آورد.

این تعبیر در تاریخ علم حوزه‌های اسلامی به کسانی گفته می‌شد که علاوه بر مهارت و استادی در علوم رایج فقه و اصول و تفسیر و حدیث و روایت و رجال و ادب و صرف و نحو و معانی بیان و بدیع و علم کلام و جدل و محاضره، و حتی مهارت در علوم عقلی مانند منطق و فلسفه، در بسیاری از علوم دیگر زمان همچون ریاضیات و نجوم و هیئت و کیمیا (یا شیمی) و فیزیک و پزشکی و داروشناسی و برخی علوم دیگر نیز مهارت یا اطلاع کامل و رسا داشته باشند؛ اگر چه معنای لغوی کلمه علامه، همان «پردانشی» و «نیک دانی» در یکی از شاخه‌های علوم است و تنوع علوم در آن شرط نیست. اما هر جا این تعبیر بجا و درست به کار رفته (مانند علامه حلی حسن بن مطهر) مصداق آن افرادی جامع‌العلوم بوده‌اند.

در جستجو و کند و کاو ویژگی‌هایی در شیخ بهائی که بتوان آن را در ساخت شخصیت ملاصدرا مؤثر دانست، می‌توان بر چند ویژگی و بُعد شخصیتی در این استاد فرزانه و وارسته تکیه بیشتری کرد.

یکی از این ویژگی‌ها که در انگشت شماری از علمای آن زمان یافت می‌شد، تزلزل و دست داشتن وی در تمامی دانش‌هایی است که در آن زمان وجود داشته و کم یا بیش دیگران از آن بهره‌مند بوده‌اند.

با این وصف، باز هم طبع تحقیق اقتضا می‌کند که بگوییم با وجود کسانی مانند میرداماد که او نیز علامه بحق و دارای تقریباً تمام علوم معمول زمان بوده، شاید مانند شیخ بهائی کسی یافت نشده و یا لاقلاً در آن زمان یافت نمی‌شده است.

در تاریخ علم، نام شیخ بهاء، داخل در اسطوره‌ها شده و همچون فیثاغورث و هرمس، جامعه ایران زندگی او را همچون اساطیر در حافظه سنت خویش حفظ و سینه به سینه آنرا منتقل کرده است، و برای او داستانها و افسانه‌ها ساخته است و نمونه زندگی و کارکرد اعجاب آمیز و فوق عادت وی همین منارجنبان موجود است که هنوز شنیده نشده که اسرار معماری شگفت آن را دانش امروز درک و کشف کرده باشد.

از این رو جا دارد که علی رغم زندگی زاهدانه و زوی متواضعانه و خاکی او — که نمونه‌های همانند یونانی و مصری آن را نام بردیم — وی را «جهانی بنشسته در

۱- در اینجا جا دارد به اصحاب قلم یا جراید توصیه شود که این کلمه را درباره هر صاحب کمالی به کار نبرند که سبب بی محتوا شدن این لفظ و لقب و بی اعتبار شدن بزرگان تاریخی ما خواهد شد.

به رغم آن که صدرالمآلین تقریباً جز در حکمت الهی و اندکی منطق، کتاب نوشته و اثری دیگر در علوم از خود باقی نگذاشته به راحتی می توان پذیرفت که وی عالمی متضلع و در خور عنوان علامه بوده است؛ زیرا علاوه بر آموختن علوم شرعی مانند فقه و اصول و تفسیر و حدیث و روایت و رجال، سالها در مدرسه دانشمندی زانوی تلمذ زده است که استاد علوم ریاضی و هیئت و اسطرلاب و مهندسی بوده است. شاید همین تضلع وی در تمامی این علوم سبب شده است که مدرسه خان شیراز - مدرسه ای که به نام وی ساخته شده

و تحت نفوذ و مدیریت معنوی وی بوده است و صدرا در اواخر عمر در آن به تدریس و پرورش طلاب مشغول بوده است - به گفته سیاح توماس هرپرت در سال ۱۰۳۶ (۱۶۲۷) در آن مدرسه که از مشهورترین مدارس ایران است، علاوه بر فلسفه حتی علوم ریاضیات و کیمیا (شیمی) و طبیعیات (علوم و پزشکی) و نجوم (و هیئت) تدریس می شده است.

معاصر وی میرسید علیخان در سلافة العصر (ص ۴۹۹) درباره ملا صدرا چنین نوشته است:

«و منهم المولی صدرالدین محمد بن ابراهیم - الشیرازی المعروف بالملاصدرا کان اعلم اهل زمانه بالحکمه، متفتناً بسائر الفنون، له تصانیف کثیرة عظيمة، الشأن فی الحکمة و غیرها...»

عبارت «سایر الفنون» بخصوص به کاربردن کلمه «الفنون» به جای «العلوم» اشاره به علوم و فنون غیر از معقول و منقول اصطلاحی است، چه آن که به تفسیر و حدیث و فقه و اصول کلمه «فنون» اطلاق نمی شود. از متأخرین نیز مرحوم رفیعی قزوینی (یاد نامه ملا صدرا سال ۱۳۴۰) در مقاله خود آورده است که:

«در فن ریاضی از هندسه و هیئت ماهر بوده چنانکه از شرح او بر هدایه اثر الدین اهری مستفاد می شود...»

\*\*\*

ویژگی دیگری که تلمیذ و استاد هر دو به آن معروف و برجسته اند، زهد و ترک جاه این دو می باشد. شیخ بهاء الدین کودک و نوجوان بود که پدر دانشمند و فقیه وی شیخ عزالدین حسین (بن عبدالصمد) عاملی از طرف پادشاه صفوی وقت (شاه طهماسب صفوی)، نخست به مقام رفیع شیخ الاسلامی شهر قزوین، پایتخت وی، منصوب

گردید و سپس به سبب اهمیت دو شهر مشهد و هرات که از تصرف ازبکان بیرون آمده بود، به ترتیب در آن دو شهر شیخ الاسلام گردید.

شیخ الاسلامی، بخشی از مقام روحانی و فقاہت در جامعه و مانند امامت جمعه در زمان ما بود. شیخ الاسلام هر شهر نماینده رسمی پادشاه برای حل و فصل امور شرعی مردم و داوری و ارشاد و اموری مانند اینها بود و این منصب از آنجا - به تقلید از عثمانیها - رواج یافت که با عمومی و رسمی شدن تشیع در ایران، نهادی روحانی برای رفع نیاز مردم ضروری بود و فقیه و دانشمند به قدر نیاز به صورت سازمان یافته وجود نداشت.

از این رو سلاطین صفوی هم، نهاد شیخ الاسلامی را تأسیس و در شهرهای مهم مستقر کردند و هم از فقهای شیعه جبل عاملی (لبنانی) که در زمان خود شهره حوزه های علمیه بودند، بهره می گرفت و پدر شیخ بهاء الدین نیز به همین سبب

- و شاید به وساطت شیخ منشار شیخ الاسلام اصفهان و پدر زن آینده شیخ بهاء - از لبنان به ایران دعوت شده بود.

شیخ بهاء با وجود نرسیدن به سن استقلال، از زندگی در نزد پدر در هرات به زندگی طلبگی در پایتخت قناعت کرد و به تحصیل پرداخت و بعدها که شغل شیخ الاسلامی به وی تحمیل شد، بناچار آن را پذیرفت و با جبار در سفرها همراه شاه عباس صفوی به این سو آن سو کشیده می شد ولی طبع زاهدانه او در هر فرصتی او را به بهانه سفر حج از آن مرکز گریز می داد و ماهها در لباس

□ صدرالمآلین، که صدرنشین علوم دیگر زمان نیز بوده، در فقه و علوم پیرامون آن، نسب به این سلسله می برد و آن را نزد شیخ بهاء - و به یک واسطه - از شهید ثانی فرا گرفته بود.

سیاحی و درویشی به سیاحت کشورهای اسلامی می پرداخت و توشه معنوی می اندوخت. تا به جایی که نوشته اند: سی سال عمر خود را در سفر و سیاحت و سیر گذرانید.

همراهی شیخ بهاء با پادشاه در سفرها و نیز داشتن



منصب شیخ الاسلامی را نباید با (درباری بودن) یکی دانست، در هیچ یک از سیاحتنامه‌های سیاحان و مسافران خارجی ندیده‌ام که در حضور شاه، از حضور شیخ بهاء نام برده باشند و در هیچ یک از تواریخ و وقایع نگاریها نیز نامی از وی نیست؛ اگر چه در فصل مربوط به دانشمندان زمان، از وی به خوبی یاد شده است و این نشانه شهرت اوست.

اینها نشان می‌دهد که وی و میرداماد و علمای دیگر، رواق نشین دربار شاهان یا از زمره متملقان و ندیمان نبوده‌اند و وقت خود را به صرف عمر در دربار و شئون آن به هدر نمی‌دادند. ولی به حکم آن که اولاً حکومت نوپنید شیعی به علما نیاز شدید

داشت و امور شرعی و اوقاف و قضا و اجرای حدود شرعی و درس و نهاد آموزش و پرورش از این صنف برمی‌آمد؛ بخصوص در همچشمی با حکومت عثمانی.

ثانیاً گاهی به رایزنی دانشمندان فرزانه‌ای چون شیخ بهاء نیاز بود که مثلاً تنجیم و طالع بینی منجم دربار را محک بزند یا تعبیر معبرین و خواب گزاران را تصدیق کند یا طرح مهندسان و معماران را در بنای مساجد و پلها و جاده‌ها و کاروانسراها بازبینی نماید یا در پی شرابخوریها و عیاشیهای شبانه آنان، که هوسهای جسمانی به هوسهای روحانی می‌گراید، از آنان نصایح حکیمانه بشنوند یا به پاره‌ای پرسشها که در دل پیدا می‌شود پاسخ بطلبند.

شیخ بهاء در زمان پایتخت و ریاست روحانی خود نیز طبعی متواضعانه و درویش مابانه داشت و در میان مردم و همدلان و همنشینان با آنان زندگی می‌کرد و به همه جا حتی به خانقاهها و مراکز دراویش و صوفیه نیز رفت و آمد می‌کرد.

با آن که امید مردم نیازمند یا بلازده و مصیبت کشیده و مرجع مردم و ملجاء و پناه فقرا و گرفتاران بود و دعاوی و خصومت‌های مردم را نیز حل و فصل می‌کرد، گویی تنها با خود و در جهانی جدای از مردم می‌زیست و به هر بهانه پای به رکاب سفر می‌گذاشت و به سیر آفاق و انفس می‌شتافت.

به نظر می‌رسد یکی از دلایل این گریز از مرکزهای شیخ بهاء و سفرها و سیاحت‌های دور جهان او وضع نابسامان اخلاقی و شرعی دربار شاه

عباس صفوی بوده است.

درباری که کار عمده آن عیاشی و باده گساری و شب و روز آن در عیش و نوش بوده و خود پادشاه شیعه — که خود را کلب علی و خادم دین محمدی و بنده شاه ولایت علی علیهما السلام می‌دانسته —

بیشتر زندگی خود در پایتخت را به زنبارگی و می‌گساری و انباشتن اندرون خود از زنان و دختران زیبای چرکسی و گرجی و دست درازی به دلبران اندرون دیگران می‌گذرانیده و وحشیگری و خونخواری آن چنان داشته که حتی نزدیکان و دوستان خود را نیز به کمترین کاری که در آن دم بر او ناپسند می‌نموده، به بدترین و دردناکترین کیفرها و مرگها

می‌کشیده و می‌کشته و حتی به پاره تن خویش و فرزندان دلبد نیز رحم نیاورده و آنان را کور می‌ساخته یا به زندان می‌انداخته و یا نابود می‌کرده است.

حکومتی که — علی رغم استقلال و امنیت و آبادانی در کشور، که از صفحات درخشان تاریخ جدید ایران است — مانند همه پادشاهیهای این مرز و بوم، بر پایه خودرایی و ستمگری و بی‌قانونی، فساد و هرزگی... بنا شده بود و در دربار شاه عباس اگر جایی برای دانشمندان و فقیهان و حکیمان و شاعران و ادیبان وجود داشت، اما جایگاه اصلی مطربان و زنان و هرزگان بود که در کنار سفره همیشه گسترده می‌و میخوارگی، بساطی از شهوت و رقص و هرزگی را نیز می‌گسترانیدند، و در درباری که بر پایه نام مقدس علی بن ابیطالب امیرالمؤمنین علیه السلام برپا شده بود، شراب را چون آب، و خون و بی‌گناهان را چون شراب می‌نوشیدند.<sup>۲</sup>

## □ به نظر می‌رسد یکی از دلایل گریز از مرکزهای شیخ بهاء و سفرها و سیاحت‌های دور جهان او وضع نابسامان اخلاقی و شرعی دربار شاه عباس صفوی بوده است.

۲- اگر چه در تواریخی که در زمان خود این شاهان نوشته شده این حقایق به رمز و اشاره بیان شده و بسیاری از آن نیامده، ولی کم و بیش در سفرنامه و سیاحتنامه‌های گوناگونی که سیاحان غربی چون دلاواله ایتالیایی — گارسای اسپانیایی و تاورنیه و شاردن فرانسوی و شرلی انگلیسی و... صریحتر این کارها آمده است.



در اینجا بود که بزرگانی همچون شیخ بهاء و میرداماد و فیض و مجلسی و مانند آنها - که گاه به غلط آخوند درباری معرفی شده‌اند - با وجود آن که وظیفه «عینی و تمییزی» خود را، حضور در اجتماع و در کنار پادشاهان می‌دانستند و از این طریق، هم در حفظ استقلال معنوی کشور در برابر حکام متجاوز و فرهنگ بیگانه ترکان، می‌کوشیدند و هم گلیم ناتوانان و ضعیفان جامعه را از آب می‌گرفتند و پناهی از ستمگری امیران و قداره بندان قزلباش صوفی بودند، و هم فرصتی برای گسترش دانش، و پرورش دانشمندان فراهم می‌ساختند که حمله و فتنه و حشیان مغول و هرج و مرج حکومت در ایران می‌رفت که نسل دانش و دانشمندان را براندازد و اگر همت بلند و هوشمندی خواجه نصیرالدین طوسی که «شیشه را در بغل سنگ» نگه می‌داشت - نبود، سنگ، شیشه را شکسته بود.

□ تاریخ زندگی شاهان و زور و زرمندان گذشته، نشانگر بینشی حیوانی و کودکانه و کوتاه از این جهان است؛ در مقابل، رفتار زاهدانه مردان خدا، نشان از هوشمندی و دور اندیشی آنان می‌دهد. این بینش ژرف خارا شکاف عرفانی بود که آن رفتار زاهدانه را به پیش می‌کشید.

دور به نظر نمی‌رسد که بسیاری از خدمات و کارهای نیک خداپسندانه شاه‌عباس اول بر اثر مشاورت و انگیزش شیخ بهاء و تأثیر نفس گرم او بوده است؛ اگر چه آن خدمات پشت پرده این فرزندگان، در پشت پرده تاریخ می‌ماند و به نام شاهان قدرتمدار تمام می‌شود. با وجود تمام اینها و مانند اینها، روح وارسته و طبع لطیف آسمانی شیخ بهاء تاب این فجایع را نداشت و بهر بهانه و بیشتر به نام حج و زیارت رو به سفر می‌آورد و از این منزلت پست و ظاهری روی برمی‌تافت و ماهها وقت خود را در فسحت دل‌انگیز تنهایی و اندیشه می‌گذراند و شادمانه از دوری دوران از حق و نزدیکی یاران و اهل معرفت می‌زیست و در این میانه نوشته‌هایی از اندوخته‌های دانش خود باقی می‌گذاشت که همچنان در رواق علم و معرفت می‌درخشند.

با تأمل در زندگی صدرالمতألّهین - شاگرد فرزانه شیخ بهاء، - نیز می‌توان همین شیوه را یافت و دور نیست که سبب ترک اصفهان، که وی پس از پایان دانش‌اندوزی و رسیدن به کمالات معنوی در پیش گرفت، به انگیزه گریز از مرکز و دوری‌گزینی از غوغای دربار و درباریان و ندیدن و نشنیدن فساد و سوء رفتار

آنان بوده است. و شاید نصایح و آموزه‌های پندآمیز این استاد نیز در کار صدرای جوان مؤثر افتاده است.

همچنانکه دیدیم، صدرا وارث جاه و ثروت بازمانده از پدری بود که یکی از رجال دوران صفوی و در بالاترین درجات در فارس برای خود حکومتی داشت و هم استانی بزرگ و هم استاندار و حاکمی همچون محمد خدابنده را با حق تدبیر خویش اداره می‌کرد... و صدرا می‌توانست در همان طراز به زندگی اشرافی خود بپردازد.

دیگر آن که با یاری و تأیید دو نفر استاد خود یعنی شیخ بهاء و میرداماد، برای او آسان بود که جایگاهی رفیع در دربار شاه عباس و جانشینان او به دست آورد و با چشم پوشی از سیاه‌کاریها و تباہیها که در آن لجنزارهای سلطنتی می‌گذشت، به سروری و بزرگی زندگی بگذارند و «داد خود از کهنتر و مهمتر بستانند».

اما با تمام این امکانات، باز می‌بینیم که از منزلت سرباگونه، فراری و بیزار است و همچون پیر مرشد خود می‌گوید:

«از سمور و حریر بیزارم

باز میل قلندری دارم

تکیه بر بستر منقش بس

بر تنم نقش بوریاست هوس

دل از قیل و قال گشته ملول

ای خوشا خرقه و خوشا کشکول

خاک برفرق اعتبار کنم

خنده بر وضع روزگار کنم»<sup>۳</sup>

سوم در کنار این زهد واقعی، شیخ بهاء مانند معدودی بزرگان شریعت و رهروان طریقت، با ریاضات شرعی نیز آشنا بود.

در احوال وی آورده‌اند که پاره‌ای از عمر خود - و شاید بیشتر آن را - به طی دوره‌های چهل روزه ذکر و نماز همراه با روزه معده و لب و چشم و گوش - یا صوم طعام و کلام و جمع و سماع - و گوشه‌گیری و تأمل و تفکر می‌گذرانید که در اصطلاح به آن «چله نشینی» می‌گویند.

این گونه ریاضت‌های همراه با رعایت عدد چهل و رعایت اعداد دیگر، ذکر (به تناسب عناصر و ترکیب آن)، داستانی دراز دارد. اگر چه نام این اعمال و عبادات را «ریاضات شرعی» می‌گذارند و در میان اهل طریقت یا متصوفه دارای جایگاهی بلند و نقشی سازنده است و از مجموع سیره معصومین پیامبر و امامان (ع) به دست می‌آید که با آن مخالفتی ننموده‌اند و می‌توان آن را مایه

۳- دیوان شیخ بهائی.



گرفته از تعالیم آنان دانست ولی از نظر تاریخی ریشه آن را باید در قرن‌ها پیش از اسلام و در تاریخ حکمت ایران باستان جستجو کرد که یکتا پرستان ایرانی آن را در آموزشهای پنهانی حکمت نظری به کار می‌بستند و مدخلی برای حکمت عملی می‌دانستند.

این شیوه در حدود شش هفت قرن پیش از میلاد به وسیله طلاب یونانی همچون فیثاغورس به یونان برده شد و بعدها در مکتب **پلو تین اسکندرانی** و نزدیکتر از آن در شیوه حکمت اشراق **سهروردی** به حیات خود ادامه داد و شگفت آن که استمرار آن را در میرداماد و شیخ بهاء و سپس صدرالمتألهین و شاگردانش و پیش از آنها آشکارا می‌بینیم و این حکایت همچنان باقی است و باقی خواهد ماند، «ما حرکت الشمال النخل الدقیق و ما تحرکت الشمال النخل الدقیق».

**چهارمین** ویژگی که در یک بررسی سریع و کوتاه در زندگی و دانش شیخ بهاء - و نیز ملاصدرا - به چشم می‌آید، بینش عرفانی اوست که انگیزه و مایه اصلی دو ویژگی دیگر او: زهد و ریاضت نیز هست، زیرا که سلسله جنبان اصلی همه رفتارهای بشری، اندیشه و جهان بینی و برداشت نظری و علمی بشر از جهان و آفریدگار و روز بازپسین است.

تاریخ زندگی شاهان و قدرتمداران و زور و زرمندان گذشته، نشانگر بینشی حیوانی و کودکانه و کوتاه از این جهان است، که دست بالا فقط جلو پای خود را می‌بینند؛ اگر بینششان از نوک بینی‌شان تجاوز کرده باشد. و در مقابل، رفتار زاهدانه و بی‌رغبتی به مال و مقام مردان خدا، نشان از هوشمندی و دوراندیشی آنان می‌دهد که، بی‌ثباتی و بی‌وفایی این دو را با نگاه ژرف‌نگر خود می‌دیدند و به جهان دل نمی‌بستند و رو به ماندگارترین لذات و دستاوردهای این جهان می‌نمودند، و این بینش ژرف و خارا شکاف عرفانی بود که آن رفتار زاهدانه - و صوفیانه - را به پیش می‌کشید.

اثبات این ویژگی با این طرز استدلال - که به برهان لمی شبیه است - بر خرده‌گیران بسا آسان نباشد زیرا در میان نزدیک به نود اثری که به صورت کتاب و رساله از شیخ بهاء باقی مانده است، چیزی که بتوان نام عرفان نظری به آن داد دیده نمی‌شود و همین، ممکن است راه خدشه را بر مدققان ظاهر بین باز کند که شیخ، فقیه و مفسر و اصولی و نحوی و بلاغی و ریاضیدان و مهندس و منجم و اهل هیئت و حتی دارای علوم غریبه، جفر و رمل و طلسمات و شعبده هست ولی عارف، به معنای صاحب‌نظر در عرفان نظری، نیست و گر نه بعید بود که در میان این همه کتاب و اثر، چیزی در عرفان ننگاشته

باشد.

اما با شناخت روحیات و طبع کنجکاو و فرصت‌دانش‌اندوزی و سفرها و دیدارهایی که با اهل نظر داشته است و بخصوص مجاورت و معاشرت او با اصحاب مکتب شیراز و آثار و تلامیذ **علامه دوانی** و بالاتر از آن، طبع صوفیانه و رفتار زاهدانه برخاسته از یک جهان بینی عرفانی بلند و ژرف وی، چیزی شبیه به محال می‌آید که وی کتب آنان را ندیده و نزد آنان در ایران - و بعدها در سفرهای خود به آسیای صغیر - درس نخوانده باشد و دور نیست که - همچنان که شیوه برخی از فرزندان بود و استاد یگانه ما علامه طباطبایی نیز عرفان را به همین شیوه درس می‌گفت<sup>۴</sup> - حتی در خفا عرفان نظری را به چند تن محرمان راز، درس گفته باشد و داعیه افشاء آن را نداشته و تظاهر به درس و بحث عرفان ننموده باشد.<sup>۵</sup>

### □ سلسله جنبان اصلی همه رفتارهای بشری، اندیشه و جهان بینی و برداشت نظری و عملی بشر از جهان و آفریدگار و روز بازپسین است.

**ویژگی پنجم** شیخ بهاء طبع ظریف ادیبانه و روح لطیف شاعرانه اوست، در ایران و در تاریخ ادبیات گذشته جهان شعرای فراوانی آمده‌اند و شعر همیشه نتیجه یک جوشش طبع لطیف و روح حساس و استعداد ویژه شاعری است؛ اما این لطافت روح، همواره در همه کس به یک اندازه نیست و همه شاعران به یک اندازه ظرافت و لطافت طبع نداشته‌اند و شاید بتوان گفت که شعر، خود به تنهایی توان آنرا ندارد که تمام ظرافت طبع گوینده خود را متجلی سازد و بخشی از ظرافتها را باید در سخنان عادی یا کلام منثور و حتی در رفتار این سبک‌روحان ملکوتی مزاج یافت.

شیخ بهاء از آن رندان و ظریفان است که جسته گریخته در آثاری همچون کشکول و مخلاة وی می‌توان او را شناخت و لطافت روح او را در گزینش آثار دیگران و بیان به موقع آنها می‌توان مشاهده کرد.

در ارزیابی روح شاعرانه شیخ بهاء، دست کم آن است که وی را شاعری عارف و رند و خراباتی به حساب

۴- علامه طباطبایی رضوان الله علیه تدریس برخی کتب عرفانی یا دروس فلسفی را در جلسات خصوصی و به چند تن از شاگردان مورد اعتماد می‌دادند.

۵- جسته گریخته عنایت و ارادات وی به عرفا و عرفان و حتی طرفداران مکتب اشراق از جمله جلال‌الدین دوانی در میان کتابهای کشکول و مخلاة او دیده می‌شود.

آوریم، که حتی «خنده‌های زیر لب» و «عشوهای پنهانی» و «نگار دلریا» را می‌بیند.

دریغ که از غزلیات شیخ بهاء، چیز زیادی نمانده، و بیشتر آثار معروف او قطعه و رباعی و بویژه مثنوی اخلاقی و عرفانی است که «نان و حلوا» و «شیر و شکر» از مشهورترین آنهاست.

با پژوهش روحیات این مرد بزرگ و جوهره تناور حکمت و عرفان وی، بعید به نظر نمی‌رسد که غزلهای خود را ثبت نمی‌کرده و به این و آن نمی‌داده و همت او بیشتر بر افشاء اشعاری بوده است که خاصیت تربیت اخلاقی و عرفانی داشته باشد و به کار تکامل انسان بیاید.

کتابت در شهر سنج‌نکار

ذی‌حجّه ۹۹۲

آهنگ مجاز منی «ممنون» که در سحر بگوش دل این گفتار

بر لب بجز روی مانت کبر و کرمی که گلیب از و در دمار

و...

ای از تو دم غم خواجه نیر - دی از تو حکایت و فاکس نیر

تو از سرت شرم کوار و لطف لعلت بدم چه گفت کار من

و...

رخنه شبی بر که آن در بخت آه ز بی‌نارت دل تیغ بخت

غارت زده ام و بی‌تجارت گوی با من ز بی‌رفع خالت بخت

عبد المعین العزیز

این ویژگی - یعنی گرایش به شعر اخلاقی و عرفانی - یکی از همان ویژگیهایی است که صدر المتألهین از استاد خود فرا گرفته است و شاید بپیراه نباشد اگر بگوئیم که مثنوی سرائی و قطعه گویی ملاصدرا از شیخ بهاء است چه شباهت بسیاری در مثنوی او با مثنویهای شیخ بهاء دیده می‌شود، همچنان که گویی رباعی را به تقلید از میرداماد می‌گفته است و رباعیات وی شباهت به رباعیات حکیمانه میرداماد دارد.

اما آنچه در نقد و ارزیابی شعر اینان می‌توان افزود آن است، که - چون نظم کلمات اگر چه امری ارادی و تجربی است اما شعر به معنای اخص آن، به تجربه و کار بستگی زیاد ندارد و امری ذاتی و استعدادی است تا به جایی که برخی ظرفای پیشین آن را «حیض الرجال» می‌نامیدند و شعر با حال و لطیف کار هر کس نیست؛ و به روز و تصنع «مضمون‌تر» نمی‌توان به بار آورد و «شعرت» نمی‌توان گفت - شعر شیخ بهایی جایگاه دیگری دارد و شعر او را اگر چه اندک است می‌توان از اشعار خوب به حساب آورد، جا دارد برای ختام این فصل، نمونه‌ای از گزیده مثنوی صدر المتألهین را برای نزهت خاطر خوانندگان در اینجا بیاوریم:

ساقیا می در قدح کن بهرم  
وارهان جان را ز قید خویشتن  
زان می کز وی برافروزد روان  
می توان دیدن به نورش آن جهان  
ساقیا جامی که بی‌خویش آمدم  
یک قدم از خویشتن پیش آمدم  
جان بی‌عشق و دلی بی‌سوز غم  
آن بود بادی، و این خاکی به هم  
ساقیا مستم کن از جام الست  
تا به مستی وانمایم هر چه هست  
باده‌ای کز وی درون روشن شود  
خانه تاریک دل گلشن شود  
آتش می قبله مستان بود  
صورت او «معنی» انسان بود  
ساقیا می ده که مجلس شد دراز  
با «مخالف» زین «نوا» چندین مساز  
گر نبود جام می با من قرین  
می‌فسردم من زیاران چنین  
ساقیا از می فزون کن معین  
مستیم ده وارهان از هستیم  
وارهانم از وجود خویشتن  
نیست سدی همچو من در راه من ۶

□ گاهی پژوهش قرآن بدین خواسته است که به ژرفای آن اقیانوس بیکران فروروند و از اسرار آفرینش و رمز و راز هستی و هستن آگاه گردند و فلسفه آفرینش خود و راه زندگی کردن و جاوید ماندن را بیابند.

همانگونه که در پیش دیدیم، صدرا شیرازی، در عنفوان شباب به شیخ بهاء پیوست و از چشمه جوشان دانش او عطش خود را فرونشاند.

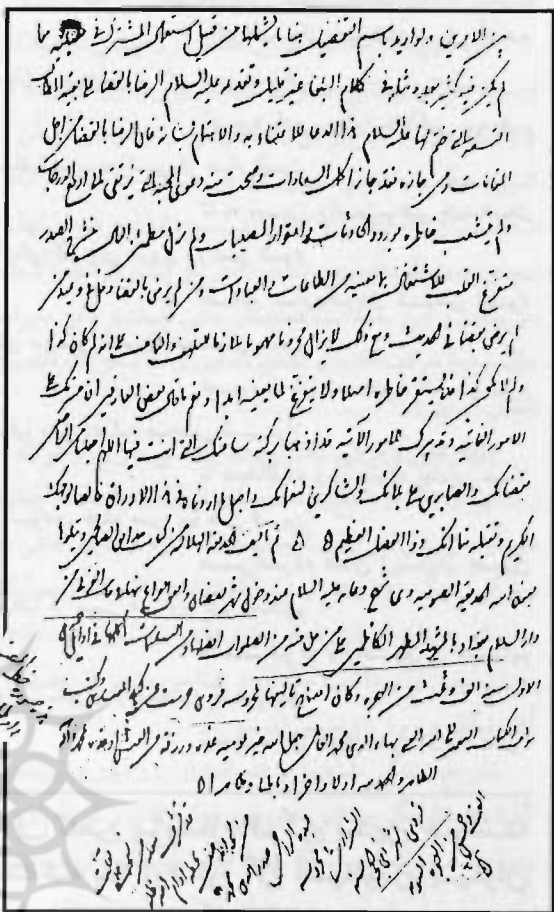
در صفحات گذشته با اندکی ویژگیهای شیخ بهاء آشنا شدیم. اینک به بررسی اثرات این پیوند معنوی خجسته و تاریخی می‌پردازیم.

زمان و مکان آشنایی و دیدار صدرا با شیخ بهاء نامعلوم است و همانگونه که گذشت ممکن است نخستین دیدار آنان در شیراز و در سال ۹۹۸ باشد که شاه عباس با همراهی شیخ به شیراز رفت و صدرا جوان که مشتاق زیارت وی بوده همراه دیگر طلاب، آنگونه که مرسوم است - به دیدار وی رفته باشد؛ یا به گونه‌ای دیگر: شیخ

۶- مجموعه شماره ۲/۸۴۹ (مشکوٰه) دانشگاه تهران / و نیز پیوست رساله سه اصل به تصحیح دکتر سید حسین نصر.



بهاء در زئی و عادت خود، به مدارس آنجا سری زده و با طلاب آنجا دیدار کرده و صدرای جوان را دیده باشد. در این دیدارها — چنانکه افند و دانیم — استادان گوهر شناس، طلاب جوان با استعداد را شناسایی نموده و



عتبات و عراق خود که در جمادی الاول سال ۱۰۰۳ در شهر کاظمین (عراق) بوده به قزوین مراجعت نموده بوده است و نیز همانگونه که دیدیم تاریخ نسخه برداری صدر از نسخه حدیقه هلالیه شیخ بهاء (که در ۱۰۰۳ در کاظمین به انجام رسانده و در قزوین در اختیار صدرا گذارده) در سال ۱۰۰۵ هـ. است و ممکن است برابر رسم آن زمان در سال ۱۰۰۴ آن را در محضر نویسنده آن (شیخ بهاء) درس و فرا گرفته است.

مدرک دیگر یعنی، نسخه دستنویس ملا صدرا از کتاب صراط المستقیم میرداماد<sup>۷</sup>، نشان می دهد که وی در سال یک هزار و هفت (۱۰۰۷ هـ.) با میرداماد نیز آشنایی داشته و بسا نزد وی درس می خوانده است و دور نیست که همان کتاب را از وی فرامی گرفته است.

و نور حقا ستر بالانوار الساطعة اللهاویة فاجاد استقیم  
ما، الهی من شط النفس فاحذر ان یورک ذنوب الوم  
ادوار الشوک و اذی النفس و احو و سمیده منافع  
المنفس و معالی الوجود و احو و سید کما یلیق بکم و بعد و عجل  
تلقی غیر العقل فی الترتیب الاولی بجمته و فضاله و کتب مصنفه  
اصح لخلق لا یرب لکن محمد بن محمد المدعو یا قره الدمار  
الحسن ختم الله علی قلبه منحه و فضیله  
منفرار اجسامه و احوال  
فی سطره  
و فی سطره  
البدن و لذاته لذات الزور  
و نفس الهمی و الاشیاء الال  
الانوار الساطعة

۷- برای آگاهی بیشتر خوانندگان، جا دارد که یادآور گردیم که این سال همان سال تولد رنه دکارت فیلسوف فرانسوی الاصل است (لاهی، ۱۵۹۶ مسیحی)، یعنی این دو فیلسوف شرق و غرب معاصر هم بوده اند و صدر المتألهین در آن تاریخ، ۲۵ سال سن داشته است. ۸- اصل نسخه در کتابخانه آقای کلیسایی در اصفهان است که تصویر آن را از روی لطف و همکاری برای ستاد کنگره ملا صدرا فرستاده اند. تاریخ پایان نگارش نسخه «غره شهر ربیع الاول» (۱۰۰۷ هـ) نوشته شده است. در حواشی میرداماد به «منه، دام ظله» یاده شده است.

آنان را به تحصیل در حوزه های بزرگتر و اساتید استادتر می خوانند و گاه همین جاذبه، سبب کشش طلاب به سفرهای دور و دراز و رنج و تعبهای بسیار می شود. بر این اساس محتمل است که صدرا از همان زمان شیفته شیخ بهاء شده و همراه وی یا به دنبال او به قزوین و سپس اصفهان رفته باشد. فرض دیگر آن است که صدرای جوان به انگیزه دانش اندوزی بیشتر و درک محضر اساتید پایه یک آن زمان که همه در قزوین (پایتخت کشور) بودند، روی به آن جانب آورده باشد.

سال دقیق حضور وی در قزوین روشن نیست ولی تاریخ نگارش «جنگ» یعنی مجموعه برگزیده از اشعار و کلمات، دستنویست صدر المتألهین — که بیشتر در زمان جوانی و فراغ خاطر پیش می آید — (و نسخه دستنویس به خط خود ملا صدرا در کتابخانه ملی وجود دارد) در رمضان ۱۰۰۴ هـ. ۷ است، و در قزوین نوشته شده است (معروف به جنگ قزوین) که ظاهراً شیخ بهاء نیز از سفر

اما حضور صدرا در سالهای پیش از سال یکهزار هجری در قزوین بعید به نظر می رسد زیرا در سالهای ۹۹۷ و ۹۹۸ شیخ بهاء در جنگ با اوزبکان در خراسان همراه شاه عباس بوده و قاعدتاً در پایتخت حضور نداشته و میرداماد نیز حسب گفته صاحب خلاصه الشعراء: در شهر سنه ۹۸۸ از قزوین به کاشان و اصفهان رفته و در قزوین نبوده است.

بنابر آنچه گذشت، صدرا قدر مسلم، حدود سال یکهزار و چهار یا پنج هجری قمری در حوزه علمیه قزوین به تحصیل اشتغال داشته و شیخ بهاء و میرداماد را می شناخته و از محضر آنان بهره می گرفته و حتی اثری — به اصطلاح یادبود و یادگاری — در ۲۴ سطر به خط میرداماد در همان جنگ و مجموعه دستنویس که پیش از این یاد شد و در سال ۱۰۰۴ هـ. نوشته شده، موجود است که نشانه قرب و منزلت صدرا در نزد و نظر میرداماد است و در آخر آن چنین نوشته است:

«و رقمت الاحرف اتیاناً بملتس اعن الاولاد الروحانية و اقرب ذوی القربى العقلانية، الاوحد الامجد الافضل الاكمل اللوزعى الالمعى، صدر الفضل و المجد و الحق و الحقیقه و الملة و الدین محمد الشیرازی. رقاہ الله تعالی الی اعلى مراتب الظهور العلمی و الشهود العینی. و انا احوج الخلق الی الرب الغنی محمد بن محمد المدعو به باقر الداماد الحسینی ختم الله له الحسنی. و دیدیم که دعای استاد درباره شاگرد خویش به هدف اجابت رسید و سرانجام «صدر الملة و الدین» هم به اعلا مراتب ظهور علمی و هم به اعلا مدارج شهود عینی رسید.

تعبیر دیگر ذیل نامه نیز نشانگر قبول و اعتراف میرداماد به مجد و فضل و کمال و استعداد شگرف صدراست و می رساند که شناسایی این شاگرد، شناختن از نزدیک بوده و بجز درس، در میان آنها صحبت و معاشرت و سؤال و بحث و استدلال نیز می گذشته و استاد بی نظیر فلسفه و عرفان زمان، او را حریفی همورد می دیده است.

از مطالبی که صدرای جوان و بیست و پنج ساله در جنگ خود (که آمیخته ای از شعر و مطالب علمی است) آورده چنین برمی آید که با کتب محیی الدین عربی و آثار عرفا و صوفیه آشنایی داشته همانگونه که به منظومه های سنایی و عطار و شبستری و مولوی نیز پرداخته است، همچنان که در فقه و اصول و حدیث و رجال و درایه نیز دستی توانا داشته.

آن چنان که در تاریخ حوزه ها سابقه دارد، در این سن و سال، طلاب به اوج فراگیری می رسند، وی نیز در تمام

بسم الله الرحمن الرحيم

ورد في الحديث عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم المؤمنون  
همينون لئنون كالجمل الآنف ان قيد انقاد وان النج  
على صخرة استنخ ۵ بما تخيف البين واللين قال بعض علم العربية

يخرج بالين واللين مخفيتين ويؤم بهما مثقلين والآنف المانوف وهو الذي

عمر الحاشن انفه فهو لا يمتنع على فايده وقيل الآنف الذلول يقال انت البعير

يأنف انفا اذا اشكى انف من الحشاش وكان الاصل ان يؤن مانوف لانه معقول

ثاني مصدر ومبطن الذي يشكلى صدره وبطنه وانما جاء بهذا اذ اوى وي

كالجمل الآنف ۵ وفي الحديث عن امير المؤمنين عليه الصلوة والسلام عظم الخلق

عندك بصغر الخلق في عينك ۵ وقال عليه السلام اشهد الذنوب ما انكاه

صاحبه ۵ وقال عليه السلام اكبر العيب ان تعيب ما فيك مثله ۵ وقال

عليه السلام اعجز الناس من عمر عن القتاب الاخوان واعجز عنه من صعب

من طرف يريتم ۵ ومن حكمه من الراسمة لن يستطيع احد ان يجوز

الحكمة الا ان يكون ثلثة اشيا وزير وولى وصديق فوز يره عقله ووليه

عنته وصديقه عمه الصالح ۵ ومن حكمه سقراط خاب من اثر عمارة البين

الناهد على عمارة الروح الباقى ۵ وقال يا اسراء الموت حلوا

اسرهم بالحكمة ۵ ومن حكمه اومير من ان اعز خيرا امور العالم الحسن

اوساطها وخير امور العالم العقلى افضلها ۵ ومن حكمه سولون

ان اعز وكان عند الفلاسفة من الانبياء والحكام العظام بعد موسى

ينبغى للثبات ان يستعد للشيخوخة مثل ما يستعد للان ان للثبات

من البر والذى يهيم عليه ۵ و رقمت الاحرف اتياناً بملتس اعن

الاولاد الروحانية واقرب ذوى القربى العقلانية الاوحد الامجد

الافضل الاكمل اللوزعى الالمعى صدر للفضل والمجد والحق والحقيقة والملة

والدين محمد الشيرازى رقاہ الله تعالی الی اعلى مراتب الظهور العلمی

والشهود العینی وانا احوج الخلق الی الرب الغنی محمد بن محمد المدعو

سافر الداماد الحسینی ختم الله له الحسنی

آن علوم دستی توانا یافته و می توانسته دیگران را محک بزند و طلا را از مطلا بشناسد و فرق بگذارد؛ از این رو گویی، صدرا با یافتن میرداماد، شاهد مقصود خود را یافته و میرداماد نیز مشتری راستین خود را شناخته باشد و این دو رابطه علمی و ارادات شاگردی و مودت استادی را در طول زمان همراه داشته اند.

جا دارد یادآور گردیم که در جنگ مذکور، قطعه



یادبودی دیگر در یک صفحه جداگانه هست که به خط میرداماد نیست، بلکه با خط (نستعلیق و شکسته و تعلیق) پنج حدیث را در آن مجموعه نوشته و در پایان آن آورده است که:

«حررت هذه الاحرف بالتماس الولد الاعز الافضل الذكى الزكى الصفى الوفى الالمعى صدر الانامى (?)<sup>۹</sup> و فقه الله تعالى الاثرقا اعلى معارج الكمال و المرجومنه الاجر آ على صفحه خاطره الخطير و عدم المحوعن لوح ضميره المنير. و الحمد لله اولوا و آخرا.»

این نامه امضا ندارد ولی بعید به نظر نمی‌رسد که خط شیخ بهایی باشد؛ نمونه‌های موجود خط شیخ با خط تعلیق و بسیار زیبا و محکم است ولی این صفحه با خط نستعلیق نوشته شده از این رو بعید نیست که شیخ به نستعلیق تسلط کافی نداشته به همین جهت گهگاه برخی کلمات را با تعلیق نوشته و به روی هم به خط وی شباهت دارد. اما سیاق عبارات آن آشنا به نظر می‌رسد و تاریخ آن (سال ۱۰۰۴ هـ) نیز با حضور شیخ در قزوین سازگاری دارد.<sup>۱۰</sup>

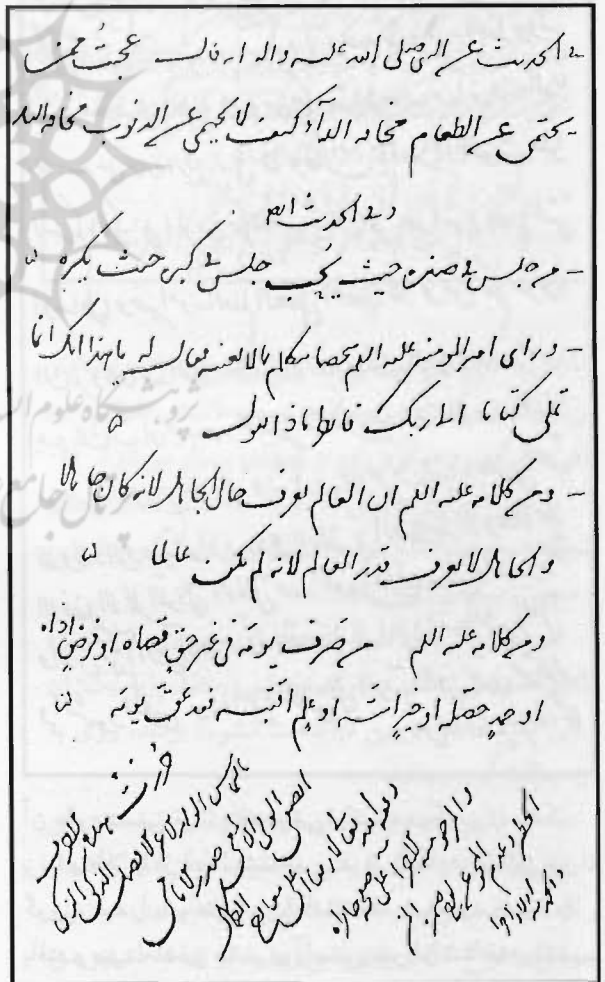
باری، برخورد و آشنایی صدرای جوان با دو نابغه دوران یعنی شیخ بهاء الدین و میرداماد، این خجستگی را داشت که این جوان پاک و دانش پژوه در درجه اول روح پاک و منزّه خود را - که در سایه تربیت خانوادگی و مواظبت پدر و مادری دنیا دیده و با تجربه و دیندار و پرهیزکار چون لوحی سپید، لکه‌ای از گناه و لغزش بر آن ننشسته بود - به دست تربیت این دو سالک «صراط مستقیم» و عارف و مستمسک به «عروة الوثقی» و «جبل‌المتین»<sup>۱۱</sup> بسپارد و با چراغ این دو راهبر راهشناس، راه زندگی را در نوردد.

گفتیم که در دورانه‌های قدیم و در دورانی که صدرا در آن می‌زیست، رسم بر آن بود که خاندانهای بزرگ شریف فرزندان خود را برای تحصیل به مکتب‌خانه نمی‌فرستادند، بلکه معلمی فاضل و پرهیزکار و با تجربه و بردبار برای آموزش و پرورش کودک خود به خانه می‌آوردند و همه‌گونه، زندگی و راحت او را فراهم می‌ساختند تا به فرزند آنها نخست خط و قرآن و فارسی و عربی و ریاضی و تاریخ بیاموزد و سپس آنان را در ادب پارسی و عربی و فنون سخنوری و نویسندگی ماهر سازد و پس از آن دانش منطق و فقه و حکمت و دیگر دانشهای رایج را آموزش دهد.

فایده این گونه آموزش فردی و انحصاری، آشنایی بیشتر استاد (یا استادان) با شاگرد و روحیات و نقاط قوت و ضعف او بود، و به یاری همین آشنایی بود که به تربیت روان و روح او می‌پرداختند و خُلقیات و ملکات او را شکلی درست و مطلوب می‌دادند و به پیرایش فکر و روح او می‌رسیدند.

یکی از سیاحان اروپایی که در همان قرن به اصفهان آمده و مدت‌ها در آنجا زیسته، در این باره می‌گوید:

«اگر چه کتاب خیلی گران است اما همه کس حتی کسبه و ارباب صنایع از آن خریداری می‌کنند... و میل دارند اطفالشان را به آموختن وادارند... و از طفولیت آنها را به مکتب می‌فرستند و در هر مرحله‌ای چندین مکتب خانه دائر است اما اطفال خانواده‌های محترم نه بدین صورت است؛ اولیای آنها معلمینی به خانه می‌آوردند، در خانه مشغول تدریس می‌شوند و هرگز



۹- و شاید «الاناسی» یا چیز دیگر - که به سبب بی نقطه بودن آن خطوط، احتمال اشتباه در فهم مقصود هم می‌رود.

۱۰- پس از اتمام مقاله، تصویری از خط شیخ بهاء با همان ویژگیها به دست آمد که دارای امضای وی بود و احتمال بالا را تصدیق نمود.

۱۱- اسامی بین الهالین نام کتب آندوست.



قبل از این که هیجده یا بیست ساله بشود، نمی گذارند از خانه — جز برای شکار و تیراندازی یا چوگان بازی — بیرون بروند به همین جهت این اطفال هنگامی که بزرگ می شوند، عاقل و با تربیت و درستکار بار می آیند و هرگز حرف زشت از دهانشان بیرون نمی آید؛ زیرا با ارادل سفله معاشرت و آمیزش نکرده اند.»<sup>۱۲</sup>

صدرای نیز از این قاعده مستثنا نبود بلکه به سبب غلبه روح ایمان و تقوا در خانواده و اینکه این فرزند یگانه را به برکت دعا و نذر و صدقه و نماز نیم شبی به چنگ آورده بودند و همان گونه نیز بایستی او را زنده نگه می داشتند و به خوشبختی می رساندند، باید پذیرفت که کوشش برای پرورش روان و اخلاق او بیشتر از عرف و رسم معمول زمانه بوده باشد، و طبع سلیم و نفس زکیه این جوان نیز، همین اقتضا را داشته و دیدیم که استادان او در لوح یادگاری که در دفتر جنگ و یادبود او نگاشته بودند «ذکاوت» را — که اشاره به هوشمندی ذاتی و استعدادی دانش پذیری است — در کنار «زکاوت»، که پاکی و وارستگی است، آورده و بطور ضمنی، پاکی و پارسایی صدرالدین جوان را ستوده بودند.

صدرالوحی سپید بود که به دست استادان نگارستان معرفت افتاده بود. از این رو هر یک از آن دو عارف حکیم و سالک سلیم به گونه ای در وی مؤثر افتادند، که چون در بخش دیگری به احوال میرداماد خواهیم پرداخت، این زمان سخن را گرد نخستین آن دو، یعنی شیخ بهایی می بریم و به تأثیر نفس او می پردازیم.

\*\*\*

این وارثان حکمت دیرینه، نخست میان خیل مشتاقان علم و معرفت، تنی چند را که شایستگی از خود نشان داده بودند، به حریم انس خود راه می دادند و آنگاه در کنار درس و بحث، مایه های اصلی معرفت را گاه و بی گاه و در لابلای زندگی روزانه، به گوش هوش آنان می رساندند و راه سیر و سلوک روحانی و اسباب آن را از ذکر و عبادت و ریاضت و صمت و عصمت به آنان می نمودند و چون کاروانسالاری مجرب و آگاه در گذرگاههای دشوار و پرتگاههای مرگزا، به یاری می شتافتند و دست آنان را می گرفتند و با زمزمه عارفانه خود شوق دیدار آنان را تازه می کردند و خضروار چاه

این راه و اهریمن این مفاک را نیز نشان می دادند؛ که گفته اند: «قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن»<sup>۱۳</sup>.

صدرای جوان، مهذب و پرهیزکار، با اندوخته ای از دانش و آموخته ای از عرفان نظری، نخستین مراحل سفر معنوی و روحانی خود را، در کنار تکمیل دانش خود در فقه و حدیث و تفسیر و رجال و درایت و دیگر علوم آغاز کرد و در این میان، نقش قرآن و حدیث را در این پرورش معنوی و سلوک روحانی نباید فراموش کرد. یادآوری این نکته از آن رو است که:

آموزش و پژوهش قرآن بر دو گونه است: ۱- گاهی برای بررسی الفاظ و ادب و صناعات و بدایع لفظی آن است یا کشف ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و عام و خاص و مانند آن؛ یا قرائات و روایات تلاوت آن و فنون وقف و ادغام و غنه و یا استنباط احکام و فهم اخبار آن. در این همه، که بیشترین تلاش بیشتر مفسران در کار آن بوده، مجموعه ای از دانشهای پیرامون قرآن و قرآن شناسی قشری به دست می آید که به آن علوم قرآنی نام می توان داد و می توان چندین علم جدید بر سلسله دانشهای بشری بیفزاید.

اما گاهی پژوهش قرآن، بدین خواسته است که به ژرفای این اقیانوس بی کران فرو روند و از اسرار آفرینش و رمز و راز هستی و هستن آگاه گردند، و فلسفه آفرینش خود و راه زندگی کردن و جاوید ماندن را بیابند.

این مقصود، هر چند بر دانش بشر بیفزاید، یک علم نیست بلکه یک فن است، فنی برای

راهنوردی و یافتن مقصود، مقصودی ناپیدا، اینجا و آنجا و همه جا... و یکی از فضائل مکتب اهل بیت — که درود خداوند بر آنها باد — همین است که مغز را از قرآن به دست می دادند و پوست را برای دیگران می گذاشتند.<sup>۱۴</sup>

آشنایی با قرآن همیشه همین دو آهنگ گوناگون را داشته است. گاهی علمی بوده که در دفتر می گنجد و به کار بحث و قال می آید، و گاهی علاوه بر آن، انسان را با

۱۲- سفرنامه تاورنیه فرانسوی، ص ۵۹۲ و ۵۹۳. (ترجمه فارسی)

۱۳- قطع این مرحله بی همراهی خضر مکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی. (حافظ)

۱۴- «ما ز قرآن، مغز را برداشتیم پوست را بهرکسان بگذاشتیم»

(مثنوی مولوی)



روح قرآن آشنا می‌سازد و عالم و معلوم را متحد می‌سازد و زمزمه ملکوتی قدسیان و حاملان وحی را در لابلای آن می‌شنود که در حدیث آمده است که قرآن را چنان باید خواند که گویی هم اکنون نازل شده است.

آشنایی صدراى جوان با قرآن، آن گونه که استاد فرزانه آموخته بود، بعدها بسیار به کار وی آمد (و سرانجام در دهه آخر عمر خویش دامن به کمر زد و تفسیر شیوای عرفانی-فلسفی خود را آغاز کرد؛ اگر چه نتوانست آن را به پایان ببرد).

به همین گونه به خزانه‌ای از خزائن معرفت ولایت الهی، دست آویخت و کتاب اصول کافی محدث بزرگ کلینی را به شرح درآورد؛ و در این هر دو تفسیر، یکی تفسیر قرآن و دیگری تفسیر حدیث پیامبر (ص) و اهل بیت او (ع)، از استاد بزرگ خویش شیخ بهاء پیروی نمود که *عروة الوثقی* و *عین الحیة* و *اربعین حدیث*، سه اثر از آثار او است.

\*\*\*

هر چند حدیث که روایت کرده باشند، از درجه اعتبار خارج می‌گردد؛ اگر چه راویان پیش از او همه موثق باشند و در حقیقت مانند حلقه‌ای پوسیده است که حتی یک زنجیر فولادین را از استحکام بیرون می‌برد و آن را بی فایده می‌سازد.

در علم حدیث یا روایت حدیث، اقسام حدیث و عوارض و آفاتی که بر سر آن می‌آید بحث می‌شود و حدیث یا روایت به اقسام گوناگون تقسیم و هر یک به نامی مخصوص نامیده می‌شود که هر نام ارزش و درجه قابلیت قبول و اعتبار آن را روشن می‌سازد و فقیه و محدث و حکیم و متکلم می‌توانند از میان احادیثی که به کار آنان می‌آید، معتبرترین را برگزینند و پا بر روی پلکان سست احادیث ضعیف و غیر معتبر نگذارند.

□ همیشه اوراق تاریخ به زورمندان حیوان صفت به نام شاه و سردار و خان تعلق داشته و در این مرحله نیز حق دانش و دانشمندان تباه گشته است.

شیخ بهاء - مانند دیگر محدثین و فقها - همان گونه که حدیث را از پیشکسوتان و استادان خویش که در اصطلاح به آنان (مشیخه) می‌گویند، فرامی‌گرفت و از آن، بهره‌ها می‌جست، و در فقه و کلام و حکمت و اخلاق با (اجتهاد) - یعنی تلاش فنی و پیگیر - به کار می‌بست خود در سلسله تبار حدیث، یکی از حلقه‌های این زنجیره و حافظان و ناقلان این تبار است و آن را به نسلهای آینده و طبقات اهل حدیث پس از خود منتقل می‌کند.

در نمودار موسوم به «مواقع النجوم» تألیف محدث شهیر میرزا حسین نوری - که نمودار سلسله زرین محدثان امامیه در طول دوازده قرن است -، نام شیخ بهاء همچون یکی از ستارگان قدر اول، می‌درخشد. وی عمده دانش خود از حدیث را طی حدود سی سال اوائل عمر خویش از پدر ارجمندش شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی - تلمیذ علامه زمان شهید ثانی شیخ زین الدین - فرا گرفت (اگر چه نام شیخ محمد بن عبدالطیف مقدسی شافعی نیز در مشایخ - یعنی اساتید وی آمده است؛ اما گویا وی استاد وی در صحیح بخاری و احادیث غیر امامیه بوده است).

و استادان استاد وی شیخ شهید و شیخ حسین عاملی (پدر شیخ بهاء) نیز به نوبه خود از بزرگان و استادان دیگر حدیث را فرا گرفته بودند تا سرانجام به یکی از امامان پاک از اهل بیت علیهم السلام می‌رسید.

اما حدیث نیز که خود شرحی جداگانه دارد، سکوی دیگر سفر و عروج صدرا به مراحل معرفت علیا بود. اهل فن می‌دانند که اعتبار حدیث، به سند یعنی شخص واسطه‌ای است که آن را از پیامبر (ص) و معصومین (ع) روایت و نقل می‌کند به همین سبب، برای حفظ این بزرگراه نجاتبخش انسان، ضمانتها و نگهداریها لازم است و نگهداران این جاده هدایت بشریت علوم و معیارهایی همچون (علم رجال) و (علم درایت و حدیث شناسی) گذاشته‌اند تا راه با بیراهه اشتباه نشود و راهرو به جای کعبه مقصود، از ترکستان سر درنیاورد.

در علم رجال - که شرح دقیق و طبقه بندی راویان حدیث از زمان پیامبر (ص) تا زمان مؤلفین کتب حدیث است -، روات حدیث به چهار دسته بخش شده و در هر یک زندگی فرد فرد آنان و درجه و قابلیت اعتماد سخنشان، از نظر تاریخی، و روانشناسی و جهات عقیدتی تحت نقد و بررسی دقیق قرار گرفته، به گونه‌ای که هر راوی یا (رجل و جمع آن روات و رجال) از جهت عقیده و درجه ایمان و عمل و تقوا و رفتار اجتماعی و حتی از جهت دقت و حافظه و تعصب، شناسانده شده و هر یک در مرتبه خاص خود قرار می‌گیرند، عده‌ای در صف «ثقات» یعنی افراد موثق و مورد اعتماد و اطمینان جای داده می‌شوند، و گروهی به عنوان «ضعاف» یعنی افرادی که در داشتن امتیازات ضروری، ضعف و کمبود داشته‌اند؛ در موضع بی‌اعتباری و تردید واقع می‌شوند و



میوه این درخت تناور و پرثمر، صدرالمتألهین، که نام و شهرت وی به حکمت متعالیه و فلسفه در رفته است، خود یکی از بزرگان محدثان و وارثان حدیث و نگهبانان آن، و حلقه‌ای رابط میان سلف و خلف بوده و تلمیذی بلند آوازه همچون فیض کاشانی را به جامعه اهل حدیث تقدیم نموده است که شیخ محمد باقر مجلسی یکی از شاگردان وی است، و در جای خود به شرح بیشتر آن خواهیم پرداخت.

صدرالمتألهین عادتاً از محدثی توانا همچون شیخ بهاء<sup>۱۵</sup>، اجازه روایت دریافت نموده و این اجازه‌ها که با تعبیرات و عبارات گوناگون داده می‌شد (و بیشتر در ذیل همان کتاب که نزد وی خوانده بودند) مدرکی برای صلاحیت دارنده آن برای نقل و درس و روایت حدیث بود، تا به این وسیله مانع نفوذ و دخول افراد ناصالح به این دژ استوار دانش و بینش گردند.<sup>۱۶</sup>

\*\*\*

اما فقه و علوم دیگر اگر چه کلمه فقه - که در لغت عرب به معنی فهمیدن و درک کردن است - برای مردم ما آشناست و از آن کلمه، علمی را می‌فهمند که احکام شرعی علمی و کاربردی را برای آنان بیان می‌کند؛ اما پوشیده نیست که جز عده‌ای متخصص، از معنای دقیق آن آگاهی ندارند؛ از این رو نگاهی مختصر، به این دانش پر نقش و اثر می‌اندازیم.

دو فرق اساسی در میان انسان با جانداران دیگر وجود دارد:

**اول -** آن که رفتار انسانی انسان - برخلاف دیگر رفتارهای او و جانداران که از غریزه یا عکس العمل برمی‌خیزد - همواره از اندیشه و عزم و اراده او سرچشمه می‌گیرد از این رو است که هم دارای ایدئولوژی، یا به تعبیر سنتی: دارای اعتقاد و اصول اعتقادی دینی است، و هم دارای اصول رفتاری و برنامه عملی برای روابط با دیگر انسانهاست، که امروز به آن، «حقوق» می‌گویند.

**دوم -** آن که روابط همه جانداران با یکدیگر تابع قانون طبیعی (قانون جنگل) است، بجز انسان که باید روابط خود با دیگر انسانها را براساس مقررات خاص مدون انجام دهد که هم حقوق فرد و هم تکالیف او در آن رعایت شده باشد.

خداوند متعال بوسیله وحی (یعنی همان دین) کاملترین مقررات را فرستاده است و اسلام کاملترین و آخرین آنهاست؛ بشر نیز بدور از قوانین الهی، گاهی برای تنظیم روابط اجتماعی خود مقرراتی وضع نموده است که

در هر دو حال به آن اصطلاحاً (حقوق) می‌گویند و از حقوق و تکالیف افراد نسبت به یکدیگر در یک جامعه مدنی سخن می‌گویند و یکی تفاوت‌های اساسی انسان از دیگر موجودات و مرزی میان انسان واقعی و حیوان انسان نماست.

فقه، نامی است که برای حقوق اسلام - برگرفته از قرآن و حدیث و منابع معتبر دیگر - گذاشته شده و از حقوق و تکالیف مردم نسبت به یکدیگر یا از روابطشان با خود و خدا سخن می‌گوید. و در واقع شیوه زندگی انسان دین باور خداپرست و مسلمان است که به اراده و خواست خود و از روی حکمت و اندیشه آن را برای خود برگزیده است.

مسلمان معتقد، باید پس از کسب یک اعتقاد منطقی درباره خدا و جهان - که به آن اصول دین می‌گوییم - به فراگرفتن و آموختن «حقوق» و تکالیف خود درباره رابطه با خدا و خلق - یعنی همان: «فروع دین» - بپردازد و اگر به صورت فنی و علمی (و به اصطلاح به صورت اجتهادی) نتواند آن را فرا بگیرد، می‌تواند آن را به صورت مراجعه به متخصص (و به اصطلاح: تقلید از مجتهد) به دست آورد.

فقه و حقوق اسلام یکی از افتخارات ملل مسلمان و یکی از فنی‌ترین و پیچیده و علمی‌ترین رشته‌های علوم انسانی است که اسلام را از دیگر ملل و نحل و فقه را از دیگر مکاتب حقوقی جهان جدا و ممتاز می‌سازد و خود مراحل و دوره‌های بسیاری را گذرانده است.

دوران صفویه یکی از بهترین ادوار فقه اسلامی و شیعی است و بزرگانی را به جهان نشان داده و آثاری برجسته در فقه را به وجود آورده است، که یکی از مشهورترین آنان شیخ علی کرکی معروف به محقق ثانی (همزمان با شاه اسماعیل صفوی) است.

شیخ بهاء، فقه را از اساتید زمان و بیشتر از همه نزد پدر بزرگوار خویش، شیخ حسین بن عبدالصمد عاملی فراگرفت که یکی از فقیهان توانا و شاگرد فقیه و دانشمند چیره دست نام آور لبنانی زین الدین علی بن احمد عاملی معروف به شهید ثانی (که به دست سلاطین بدسگال عثمانی به شهادت رسید) بوده است.

۱۵- میرداماد نیز یکی دیگر از اساتیدی در حدیث است که خود او علاوه بر استفاده از شیخ عبدالعال کرکی فرزند محقق ثانی و دایی خود، از سید حسین فرزند سید حیدر کرکی که تلمیذ شیخ بهاء است، حدیث فراگرفته و در واقع صدرالمتألهین از دو طریق (مستقیم و به واسطه) از شیخ بهاء «روایت» می‌کند.

۱۶- در اجازات کتاب بحارالانوار اجازه‌ای در این باره مشاهده نشد و شگفتی نیست زیرا که آن را مجلسی در اختیار نداشته است.



شهید ثانی شاگردی محقق کرکی را نموده بود و وی از شهید اول فقه فرا گرفته و او هم به واسطه فخرالمحققین فرزند علامه حلّی از مکتب علامه و محقق اول فقه آموخته بود. و این سلسله، برجسته‌ترین و برترین سلسله‌ای است که برای فقه اسلامی و شیعی می‌توان نشان داد و حقی بزرگ بر گردن دانش فقه و فروع آن دارد.

صدرالمتألهین، که صدر نشین علوم دیگر زمان نیز بوده، در فقه و علوم پیرامون آن نسب به این سلسله می‌برد و آن را در نزد شیخ بهاء، و به یک واسطه از شهید ثانی، فرا گرفته بود. چون شرح این قصه در جای دیگری خواهد آمد سخن را کوتاه می‌کنیم.

این قدر هست که اگر شیفتگی او به مباحث الهیات حکمت، و وصول و شهود مدارج مبدأ و معاد و تحقیق در این سفر پرماجرایی انسان راهنورد کمالجو نبود، فقاقت او را بس بود؛ آنقدر که بر مسند فتوا و اجتهاد بنشیند و به مشتاقان علم فقه، درس بگوید و مسئله بیاموزد و یا به شرح کتب پیشینیان بپردازد و بر نوشتار دیگران حاشیه بزند و نام خود را در میان نام فقها جای دهد و آزار و ملامت نبیند و زندگی به عزت و احترام بگذراند.

در دانشهای دیگر معمول و رایج زمان نیز صدرا چیزی کم نداشت و از فرا گرفتن دانشی فروگذار نکرد. جوان و دانش جوی مشتاقی مانند او و پژوهنده‌ای چون او با استعداد و سخت کوش و با امکانات زندگی، در دوره‌ای که فرانگرفتن و ندانستن حتی یکی از علوم رایج، نقص و عیبی بزرگ به شمار می‌آمد، چیزی شبیه به محال بود که دانشی از شعب و فروع علم فقه مانند علم اصول و رجال و شعب و فروع علم فلسفه آن زمان، مانند ریاضیات و هیئت رانداند و نخواند. و در کنار استادی علامه که پرمايه و همه فن حریف است مانند شیخ بهاء، این احتمال قویتر می‌گردد.

دریغ که مدارک و اسناد روشنی در این باره در دست نیست و افسوس که با آن همه که درباره آن دوره نوشته‌اند باز مانند همیشه، اوراق تاریخ به زورمندان حیوان صفت بنام شاه و سردار و خان و سالار تعلق داشته و در این مرحله نیز حق دانش و دانشمندان تباه گشته است و در مجموع تاریخ صفویه، بخصوص در نوشته‌های جانورانی به نام سیاح و جهانگرد، چیزی جز از جنگ قدرت و زورآزمایی و کشتار انسان و شراب و مستی و زنبارگی و لذات و دستاوردهای حیوانی دیده نمی‌شود و نگونبخت کسی که به ضرورت، ناچار از خواندن آن هرزنامه‌ها باشد. □

